



یک چشم زکزاکى نابینا شده است/دست و پاى شیخ هم فلج شده است/دولت اجازه نمی‌دهد پزشکان شیخ را معاینه کنند

«محمد زکزاکى» پسر شیخ ابراهیم زکزاکى در نامه‌ای نوشت: من از همه کسانی که به حق انسان برای برخورداری از عدالت و کرامت معتقدند می‌خواهم برای انجام تلاشی مضاعف به من بپیوندند.

به گزارش آران نیوز: «محمد زکزاکى» پسر شیخ ابراهیم زکزاکى در نامه‌ای سرگشاده، به تشریح وضعیت ناگوار پدرش و ظلمی که به رهبر شیعیان نیجریه می‌رود، پرداخت.

وی در بخشی از این نامه آمده است: «من از همه کسانی که به حق انسان برای برخورداری از عدالت و کرامت معتقدند می‌خواهم برای انجام تلاشی مضاعف به من بپیوندند.»

در متن نامه فرزند رهبر شیعیان نیجریه به خشونت‌های ارتش نیجریه علیه مسلمانان این کشور و بخصوص خانواده و فرزندان و شخص شیخ «ابراهیم زکزاکى» اشاره شده است.

خلاصه‌ای از این نامه در ادامه آمده است: بخشی از خاطرات کودکی‌ام شخصی است و نمی‌توانم آن را بازگو کنم، اما با توجه به شرایط کنونی، احساس می‌کنم بخش‌هایی از آن باید با سایرین به اشتراک گذاشته شود، بخصوص حالا که تقریباً همه دلایل زندگی من از دست رفته است. من محمد ابراهیم هستم که البته در میان دوستانم ابراهیم نامیده می‌شوم. در کودکی موشی را در خانه کشتم، مرگ آن موش تجربه‌ای فراموش‌نشده‌ای برایم بود. من چیزی بزرگتر از یک موش را نمی‌توانم بکشم، حال آنکه برخی مردان تا دندان مسلح همه برادرانم را سلاخی کرده و زنان، مردان و کودکان همراه آنان را نیز همبند کردند.

پزشکان، پرستاران، مهندسان، روزنامه‌نگاران و زنان و مردانی از تمامی مشاغل در میان این کشته‌شدگان هستند. دختران و پسران دانش‌آموزی که آرزوی دستیابی به اهدافشان را داشتند، دوستان و خانواده‌هایی با اعضای پیر و جوان همه و همه به دست ارتشی قتل‌عام شدند که قرار بود محافظ آن‌ها از قتل‌عام باشد! چند روز پیش دولت ایالت کادونا از تشکیل کمیسیونی خبر داد که در آن درباره کشتار مردم بی‌گناه توسط عوامل وابسته به ارتش نیجریه تحقیقات انجام می‌شود؛ اینکه هزاران انسان بی‌گناه ناپدید و بیش از 340 نفر در یک گور دسته‌جمعی مدفون شده، صدها نفر بازداشت و اموالی به ارزش صدها میلیون ناپدید شدند. گرچه هیچ نماینده‌ای از سوی جنبش (مسلمانان) در این کمیسیون حضور نداشت، اما من تمام نتایج منتشر شده آن‌ها از تحقیقات را پیگیری می‌کنم.

اداره خدمات دولتی (DSS) ادعا می‌کند که پدر من در «بازداشت محافظت‌شده» قرار دارد، چراکه وی فرد آسیب‌پذیری است و به گفته وکیلش، این وظیفه اداره خدمات دولتی است که از شهروندان آسیب‌پذیر محافظت نماید! بدتر از همه اینکه آنها ادعا دارند که پنج میلیون نایرا (واحد پولی نیجریه) صرف حفظ سلامتی وی شده است. غیرقابل تحمل است که من باید تماشاگر قتل و کشتار مردم بی‌گناه از جمله سه برادر خودم باشم. گرچه پدر و مادر من در سلول‌های زندان نیستند، اما نه در شرایط راحتی قرار دارند و نه امنیت دارند. ارتش نیجریه طی هشت ماه هزار انسان بی‌گناه از جمله برادران من، عمه‌ام و تعداد زیادی از نزدیکانم را به قتل رسانده، هفت مرتبه به سوی مادرم تیراندازی شده و پدرم نیز علاوه بر از دست دادن یک چشمش، از ناحیه دست و پا نیز فلج شده است. آن‌ها در چنین وضعیتی امکان دسترسی به پزشک یا مشاور حقوقی ندارند در حالی که DSS ادعای محافظت از آن‌ها را دارد. توهین و خشونت در این هشت ماه با بدترین روش‌ها علیه ما بوده به گونه‌ای که عکس ما در رسانه‌ها منتشر شده تا از این طریق به اعتبار ما خدشه وارد شود.

درخواست من برای ملاقات یک پزشک با پدرم برای درمان وی هر روز با بهانه‌های اداری از سوی DSS رد می‌شود. در مدت هشت ماه بازداشت پدرم، تنها چهار بار اجازه دیدار با وی را داشتم. در آخرین دیدار فیلم‌برداری برای فریب افکار عمومی و ساخت تصاویری تبلیغاتی مشغول ضبط دیدار ما بود؛ مطمئنم که به زودی این تبلیغات را مشاهده خواهید کرد. پزشکی که اصلاً نام و هویت تحصیلی وی مشخص نیست بدون مشورت با تیمی پزشکی یکی از چشمان پدرم را از کار انداخته است.

اگر همانطور که وکیل آن‌ها ادعا می‌کند، آن‌ها واقعا در حال محافظت از پدر من هستند، من از آن‌ها چند سوال دارم که تاکنون به آن‌ها پاسخ داده نشده است: ملاقات اعضای خانواده چه تهدیدی ایجاد می‌کند؟ ملاقات پزشکان چه تهدیدی ایجاد می‌کند؟ دسترسی پدر من به وکیل چه تهدیدی ایجاد می‌کند؟ با توجه وضعیت خطرناک و تهدید قریب‌الوقوع نابینا شدن وی، چرا هیچ پزشکی حق ملاقات با او را ندارد؟ چرا آن‌ها مدام با دوربین بالای سر ما هستند، در حالی که تنها چیزی که ما می‌خواهیم این است که بتوانیم با پاره تن خود دیدار کنیم؟ و اینکه چرا من باید همچنان مانند پسر ساکت و قدردان یک مهمان باشم، در حالی که او بیشتر یک گروگان است؟ و در حالی که از آسیبی که ممکن است به واسطه گفتن حقایق توسط من به والدینم وارد شود، انگشتانم می‌لرزد، سوالی را که همیشه از خود پرسیده‌ام، می‌پرسم، آیا می‌توانم حقیقت را به زبانم بسپارم؟

مردان و زنان بزرگ در قسه‌ها همه و همه یک ویژگی مشترک دارند و آن آمادگی برای خطر کردن برای یک هدف است: عدالت. در توان من نبود که مانع مرگ برادرانم شده و یا از مادرم محافظت کنم. با تصور خوش‌بینانه خود تنها ابزار اندکی در اختیار من است. من به این نتیجه رسیده‌ام که شیطان جان برادران و خانواده من را گرفت، پدر و مادرم را ربوده و آن‌ها را بعنوان گروگان نگه داشته و ذره‌ذره می‌کشد. این یک واقعیت است که من در برابر چنین سطحی از جنون، دیوانگی، تعصب و بی‌وجدانی

بی‌قدرت و ضعیفم و تنها کاری که در حال حاضر از من برمی‌آید اعتراض و شکایت به هر نحو ممکن است. اگر خشونت و خونریزی قدرت است، من فاقد آن هستم. من هنوز هم از کشتن همان موش دوران کودکی‌ام پشیمانم. من از کشتن بی‌گناهان عاجزم. من نمی‌توانم بکشم و پشیمان نباشم. من فرزند پدری هستم که هرگز از خشونت‌های وارد شده (علیه مردم) چشم‌پوشی نکرد، حتی به قیمت از دست دادن بینایی‌اش. من از همه کسانی که به حق انسان برای برخورداری از عدالت و کرامت معتقدند می‌خواهم برای انجام تلاشی مضاعف به من بپیوندند. ما باید به این بی‌عدالتی به ظاهر بی‌پایان اعتراض کرده تا صدایمان شنیده شود. ما باید پیش از آنکه دیر شود دست بکار شویم و از هر آنچه در اختیار داریم بهره ببریم. خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ فرصتی برای اتلاف وجود ندارد. پدرم همین الان نیاز به پزشک دارد، همین الان! خدا را شاهد می‌گیرم که پدرم اکنون در حال نابینا شدن، فلج شدن و نابودی است. تعریف و تمجید از دولت دیگر کافی است. آن عکس‌های لعنتی را منتشر کنید، هر دروغی که می‌خواهید بگوئید، اما به ما توهین نکنید. بگذارید پزشکان به آنجا بروند، اجازه دهید پزشکان

فارس